

بسم الله الرحمن الرحيم

نکاتی از سخن‌رانی پنج‌شنبه، ۲۱ فروردین ۱۳۹۳

آیه مورد بحث

وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا، إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ، لَنُرِيدَ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَشُكْرًا

طلب رضای حق تعالی، مرتبه‌ای بسیار بالاتر از ایثار

انسان عاقل به حکم عقلی که خدای متعال به او عطا فرموده است، هر گاه بخواهد در کاری سرمایه‌گذاری کند، کاری را در نظر می‌گیرد که بهترین سود را برای او داشته باشد. عمر ما سرمایه‌ای است که خدای متعال عطا کرده است. حکم عقل هر انسانی این است که عمر خود را در رسیدن به هدفی صرف کند که بهتر از آن هدف را نشانسد، اگرچه دین هم نداشته باشد. اگر یک انسان بی‌دین که مقدار محدودی پول دارد، پول خود را در موردی صرف کرد، سپس هدف بهتری به او معرفی شد، چون نمی‌تواند این هدف بهتر را مورد استفاده قرار دهد، ناراحت می‌شود؛ به خصوص اگر در زمان صرف سرمایه، برای پیدا کردن بهترین هدف، دقت نکرده باشد.

خمس‌های طیبیه صلوات الله علیهم اجمعین برای عمل کردن به نذر خود سه روز پشت سر هم روزه گرفتند و برای افطار خود نان تهیه کردند. این نان یا از گندم منزل خودشان بود، یا از جو بود که توسط امیرالمؤمنین صلوات الله علیه از همسایه‌ی یهودی ایشان قرض گرفته شده بود، یا آن حضرت سه صاع جو خرید و برای ثمن آن عهد کرد که برای او پشم بریسد. این‌ها مهم نیست، نکته‌ی مهم این است که این بزرگواران که تنها برای سه شب نان داشتند، این نان را چگونه صرف کردند. هنگامی که ایشان نان را تهیه کردند، خدای متعال سه فرشته از فرشتگان خود را به نوبت مأمور کرد که به آن خانه بروند. یکی گفت که من یتیم هستم و سرپرست ندارم. دیگری گفت که من اسیری هستم که مالک من، مرا از جهت غذا تأمین نمی‌کند. سومی هم کسی بود که در آن شرائط محتاج بود و راهی برای رفع نیاز خود نداشت.

همه‌ی مفسرین در این بخش، یک بیان و یک زبان دارند و می‌فرمایند که آن وجودات مقدس با این که خود به این نان و غذا نیاز داشتند، آن‌را به آن سؤال کننده‌ها دادند. امین الاسلام در مجمع البیان می‌گوید: امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرزندان خود را که سه روز با آب افطار کرده بودند و از شدت ضعف، رنگ پریده و بی‌حال شده بودند، خدمت پیامبر صلوات الله علیه و آله برد و ماجرا را برای حضرت بیان کرد. حضرت به گونه‌ای گریان شدند که اشک روی صورت ایشان می‌غلطید و پایین می‌آمد.

در این جا نکته‌ای تفسیری مطرح است. امین الاسلام طبرسی کلمه‌ی "علی حبه" را این‌گونه معنی کرده است که با این که خود ایشان در شدت گرسنگی و نیازمندی به این نان بودند، آن‌را نخوردند و به سؤال کننده دادند. این عملکرد خیلی مهم نیست؛ زیرا اگر کسی خداپرست هم نباشد، ولی از لحاظ عاطفه خیلی شدید باشد، ممکن است هنگامی که در برابر یک صحنه‌ی حساس قرار بگیرد، حالت ایثارگری به او دست بدهد و چیزی را که خودش خیلی به آن محتاج است، به آن انسانی بدهد که به دلیل شدت احتیاج وضعیتش خطرناک است و هلاکت، او را تهدید می‌کند. ما برای خمس‌های طیبیه صلوات الله علیهم اجمعین مقام و شأنی بسیار بالاتر از این مقام قائل هستیم.

بنابراین استدلال، خدای متعال در مقام تجلیل و تعظیم خمس‌های طیبیه این معنا را مطرح نمی‌فرماید، زیرا انجام این عملکرد توسط مخلوقی هم که با خالق خود ارتباط ندارد، قابل تصور است. تفسیر دوم این است که این بزرگواران،

بر مبنای محبت به حق تعالی افطار خود را به سؤال کنندگان پشت در دادند. ایشان می‌دانستند که خدای متعال کسی را که در راه طلب رضای او از همه چیز خود بگذرد دوست می‌دارد و اگر این کار را بکنند خدای متعال خوشحال می‌شود، لذا این کار را کردند. این عملکرد غیر از ایثار است.

جواب به اشکال نحوی و ذکر شواهدی از روایات برای تایید تفسیر دوم آیه‌ی کریمه

در این مورد ما بایستی فرض کنیم که محبت به حق تعالی ریشه‌ی این برخورد با سؤال کننده است. این توجیه دوم هیچ اشکالی ندارد. تنها اشکالی که از لحاظ ادبی به آن وارد می‌کنند، این است که در "یطعمون الطعام علی حبه" لفظ الله وجود ندارد، که ضمیر حَبّه به آن برگردد. جواب این است که در قرآن موارد زیادی وجود دارد که ضمیری در آیه‌ی کریمه است که مرجع آن در آیه ذکر نشده، ولی چون به قرائن معلوم می‌شود که مرجع این ضمیر چیست، از ضمیر استفاده شده است. به عنوان مثال می‌توان آیه‌ی "هو الحی الذی لایموت" را ذکر کرد، که "هو" در اول آیه است و بر حسب قاعده‌ی نحوی ضمیر به متأخر برمی‌گردد و باید به متقدم برگردد. در این آیه‌ی "هو الحی الذی لایموت" متقدمی به لفظ الله نداریم، که این ضمیر "هو" به آن برگردد. در این جا هم کسی از اهل تفسیر شک نکرده است که منظور از "هو" خدای متعال است.

روایت منقول از حضرت صادق صلوات الله علیه که می‌فرماید: "العَبْدَةُ ثَلَاثَةٌ، قَوْمٌ عَبْدُوا اللَّهَ عِزٌّ وَ جَلٌّ طَمَعًا لِلْجَنَّةِ، تَلْكَ عِبَادَةٌ الْاِجْرَاءِ وَ قَوْمٌ عَبْدُوا اللَّهَ عِزٌّ وَ جَلٌّ خَوْفًا مِنْ نَارِهِ، تَلْكَ عِبَادَةٌ الْعَبِيدِ وَ قَوْمٌ عَبْدُوا اللَّهَ عِزٌّ وَ جَلٌّ حُبًّا، تَلْكَ عِبَادَةٌ الْاِحْرَارِ"، نیز مؤید و قرینه برای توجیه دوم قرار داده شد. این توجیه دوم متناسب با مقام عبودیت خمسه‌ی طیبه سلام الله علیهم اجمعین است. شاهد دیگر روایتی است که مرحوم آقاشیخ عباس از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در مفاتیح نقل کرده است، که فرمود ما "عبدتک خوفا من نارک و لا طمعا فی جنتک، بل وجدتک اهلا للعبادة فعبدتک".

امیرالمؤمنین صلوات الله علیه به خدای متعال عرض می‌کند که من که تا کنون تو را پرستش کرده‌ام، این پرستش از نظر عشق و علاقه به بهشت تو و نعمت‌های بهشتی نبوده است و از نظر ترس از جهنم و آتش جهنم تو هم نبوده است. بلکه مرا به گونه‌ای خلق کرده‌ای که وجود من لمس می‌کند و درک می‌کند که تو خدای خالق، شایسته‌ی پرستش و اطاعت هستی. معنی وجدتک این است. وقتی که انسان این حقیقت را درک کرد، بعد تو را می‌پرستد. خودت فرموده‌ای که من مطیعین خود را به بهشت می‌برم. اگر می‌فرمودی من عبادت کنندگان و مطیعین خود را به جهنم می‌برم، باز هم می‌گفتم: صاحب اختیار هستی.

این مطلب که خدای متعال عبادت کننده را جهنم نمی‌برد و گناهکار را پیش از این که توبه کند، به بهشت نمی‌برد، به استناد فرموده‌ی حق تعالی است. اگر نمی‌فرمود، ما هم نمی‌گفتیم. او هر کاری که بکند، مالک علی الاطلاق است. کسی که در دنیا خود را مالک می‌داند، روی یک تکه کاغذ شعر سعدی را می‌نویسد و قاب می‌کند، ولی تکه دیگر از آن کاغذها را در بخاری می‌اندازد. به کسی هم اجازه اعتراض نمی‌دهد. خدای متعال هم نسبت به مخلوق خود می‌تواند چنین بگوید: علی ابن ابیطالب صلوات الله علیه مخلوق من است، شمر هم مخلوق من است. قول هم نداده‌ام که مطیعین را به بهشت و گناهکاران را به جهنم ببرم. اگر بخواهم در روز قیامت، شمر را در بهشت و نعوذ بالله امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را در جهنم ببرم، هیچ کس نمی‌تواند حرف بزند.

دعا شرط اجابت و رسیدن به مطلوب و استجاب دعا منوط به صلاح دید حق تعالی است

آشنا شدن با این نوع مطالب، به معنای آشنا شدن با معارف دین است. این مطالب بین علماء قطعی است. اگر گفته شود، که هر چه دلتان می‌خواهد از خدای متعال طلب کنید، زیرا او گفته است که هر کس، هر چیزی از من بخواهد، به او می‌دهم، سخنی عوامانه است. آیا توقع دارید اگر شخصی حق تعالی را به انبیاء و اولیاء قسم داد که

جان فرد دیگر را بگیرد، خدای متعال این دعا را مستجاب کند؟ هر دعایی مقرون با استجاب نیست. هر دعایی که با صلاح اندیشی حق تعالی مطابقت داشته باشد، مقرون به اجابت است. در روایت است که در بعضی از دعاها، بین دعای مستجاب از اولیاء تا اجابت دعا، دهها سال طول می کشد. چنین خدایی در عالم نمی تواند وجود داشته باشد که هر کس هر چیزی دلش خواست، به او بدهد. این امر به تناقض می رسد. چنین خدایی ممتنع الوجود است. او اگر خودش صلاح بداند دعا را اجابت می کند.

علت این که لازم است ما برای رسیدن به خواسته‌ی خود دعا کنیم، این است که بعضی از اجابت‌های خدای متعال مشروط به دعا است. اگر انسان دعا نکند آن شرط محقق نمی شود. اگر دعا و درخواست کردی، ممکن است این مورد از مواردی باشد که خدای متعال مصلحت می داند و عطا می کند. او حکیم، عالم و رؤوف است. باید خدایی در ذهن خود ترسیم کنیم که با این صفات کمال، منافات نداشته باشد. اهل فن از روایات معصومین صلوات الله علیهم اجمعین استفاده کرده و این نکات را استخراج کرده‌اند. بعضی از روایات خیلی پیچیده است و مراد مشخص نیست. از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده است که فرمود: اگر روایات ما را نفهمیدید، آن‌ها را دور نیاندازید، بلکه کنار بگذارید تا اهل آن بیایند و برای شما معنا کنند.

ممکن است در آینده، مسلمان‌های بسیاری بیایند و بخش‌هایی از قرآن و روایات اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین را که ما نفهمیده‌ایم، بفهمند. روایت داریم که "رَبِّ حَامِلِ فَقْهٍ" چه بسا انسان‌هایی که حرف‌های خوب می زنند، خوب هم حرف می زنند، اما خودشان نمی فهمند چه می گویند. این‌ها را می گویند و برای بعدی‌ها می گذارند. اگر انسان یک مسئله را نفهمید و نتوانست آن را حل کند نباید، صورت مسئله را پاک کند.

حالات متفاوت اولیاء خدا و انبیاء سلام الله علیهم

"ویطعمون الطعام علی حبه"، یعنی چون خدای متعال را دوست داشتند، می خواستند محبت او را به دست بیاورند. در صدر اسلام افراد غیر معصوم از اصحاب ائمه صلوات الله علیهم اجمعین هم بودند که وقتی در راه خدا شمشیر می زدند مثل این بود که اعصاب آن‌ها هیچ درد و رنجی را حس نمی کند و فقط به دنبال هدف خود می روند. در روز عاشورا سینه‌های خود را سپر کردند و تیرها را پذیرفتند که نماز امام زمانشان صلوات الله علیه و روحی له الفدا به هم نخورد. اشخاصی مثل آقاشیخ عباس قمی که الان مثل آن‌ها متقی نداریم، نوشته‌اند که علی اکبر روحی له الفدا صلوات الله علیه بعد از این که به جبهه رفت و صد و بیست نفر را کشت و آمد، به پدرش عرض کرد: "ابته العطش قد قتلنی". آن وقتی که او شمشیر می زد، نمی فهمید که این تشنگی در چه حد است. اگر این شدت را آن وقت می فهمید، نمی توانست آن جور شمشیر بزند. آن وقت نه نیزه می فهمید، نه شمشیر می فهمید، نه عطش می فهمید، نه ثقل الحدید می فهمید.

حالات اولیاء خدا و انبیاء متفاوت است. اطرافیان به حضرت یعقوب ایراد گرفتند که می گفت من بوی یوسف را می شنوم. پیراهن او را از راه دوری می آوردند، چشم او هم کور بود. در حالی که برادرهای آن حضرت او را در چاه بیرون شهر انداختند، اما این پدر بزرگوار فرزند خود را در چاه ندید. آن‌ها می گفتند: کدام حال شما را ما قبول کنیم و بگوییم حال نبی است. حال الهی است و حال انسان عادی نیست. سعدی از زبان آن بزرگوار جواب می دهد: بگفت احوال ما برق جهان است/ دمی پیدا و دیگر دم نهان است/ گهی بر طارم اعلی نشینیم/ گهی تا پشت پای خود نبینیم.

منظور از طارم اعلی معراج است. امام صادق صلوات الله علیه فرمود: از کدام معراج از من سؤال می کنی. عرض کرد که یا ابن رسول الله مگر معراج جد شما متعدد بوده است؟ فرمود بله، جد من یکصد و بیست مرتبه به معراج رفتند. در روایات آمده است که وقتی که از ائمه صلوات الله علیهم اجمعین در مورد علم ایشان سؤال می کنند، می فرمایند

خدای متعال علمی را در اختیار ما گذاشته و شرایط استفاده از آن علم را هم به ما فرموده است. اگر اراده کنیم چیزهای غیبی و ندیدنی را می‌بینیم و می‌فهمیم. اگر اراده نکنیم مثل شما عادی هستیم. معارف اسلام و تشیع این‌ها است.

سیدالشهداء صلوات الله علیه عصر روز دهم با دیدن آن همه مصیبت به علت از دست دادن عزیزانش و با وجود وارد شدن آن همه زخم بر بدنش که هزار و نهصد و پنجاه زخم گفته‌اند، تنهای تنها که شد و تمام نصیحت‌هایش را کرد و خودش و خاندانش را که معرفی کرد، با شمشیر به میان لشکر رفت. به میمنه و میسره و قلب لشکر حمله کرد. نوشته‌اند نصف این جمعیت در کربلا به سمت کوفه فرار کردند و دیگر برنگشتند. اگر انسان روی این مطلب فکر کند، همین دلیل بر این است که خدا وجود دارد. اصلاً خود این زنده بودن تا آن وقت معجزه است. بعضی اشکال کردند که سطح بدن جای این همه زخم ندارد. جواب دادند که چه بسا زخم روی زخم زده می‌شد.

سیاست و نقشه‌ی الهی امیرالمؤمنین صلوات الله علیه

آن یهودی وقتی که دید به گردن امیرالمؤمنین صلوات الله علیه طناب بسته‌اند و به سمت مسجد می‌برند، شهادتین را بر زبان جاری کرد. فرد دیگر که کنار او بود، گفت که تو یهودی هستی. الان وقت اسلام آوردن و ذکر شهادتین است؟ گفت الان حالی را در این مرد می‌بینم که یقین می‌کنم این‌ها راست می‌گویند و اسلام حق است. من دلاوری او را در جنگ‌ها دیده‌ام. مالک اشتر بعد از جنگ به امیرالمؤمنین صلوات الله علیه عرض کرد: ما هر دو تعداد مساوی از دشمن را کشته‌ایم. آقا فرمود: راست می‌گویی. ولی من وقتی شمشیر می‌زدم، اول تا هفت پشت طرف مقابل خود را نگاه می‌کردم و اگر پشت هفتم او هم مسلمان می‌شد، آن فرد مقابل را نمی‌کشتم. ولی تو هر کسی که جلوی شمشیرت می‌آمد، را می‌زدی. تو اصلاً آن چشم را نداشتی که ببینی. در عین حال وقتی که مالک اشتر را قبل از رسیدن به مصر، با عسل زهرآلود مسموم کردند و خبر شهادت او به امیرالمؤمنین صلوات الله علیه رسید، حضرت فرمود: مرگ مالک کمر علی را شکست.

چیزهایی نوشته‌اند که نمی‌شود گفت دروغ است، بلکه انسان یقین می‌کند راست است. بنا بر این بود که صدیقه‌ی کبری سلام الله علیها پشت در برود. خدمت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه هشت-نه نفر ایستاده بودند. اگر زبیر دست به شمشیر می‌برد، کسی توان مقابله با او را نداشت. همه‌ی حکمت و سیاست و نقشه‌ی الهی اسلام و امیرالمؤمنین صلوات الله علیه اقتضاء می‌کرد که این خانم برود، تا بعد از چهارده قرن ما جرأت کنیم و بگوییم که آن‌هایی که پشت در بودند، نه دین داشتند، نه انسانیت داشتند، نه انصاف داشتند و نه احساسات داشتند. در عرب اگر یک زن بر سر مردی بزند، این مرد تلافی نمی‌کند. حضرت زهرا سلام الله علیها کلام خدای متعال را برای آن‌ها خواند که فرمود نسبت به اهل بیت چگونه باشید.

در حکمت حق تعالی گذشته بود که این خانم پشت در برود و قصه‌ی در و کشته شدن آن فرزند و همه‌ی آن ضربه‌ها به وجود بیاید و ثبت بشود که این گروه نادرستی که پشت در آمدند، لیاقت جانشینی ندارند. این برنامه برای تشیع و شیعه خیلی مهم بود، که بدانند همین کلمه را که بر او اطلاق می‌کنند یا در شناسنامه‌اش می‌نویسند، چقدر خرج برداشته است.